

بحث و گفت و گوی سیاسی با همراهان

جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران

بحث و گفت و گوی سیاسی با همراهان

آغازگران بحث:

فرهنگ قاسمی : سیاست های داخلی دولت روحانی

شیدان وثیق: ملاحظات بر منشور شهروندی

زمان: دوشنبه ۱۰ مارس ۲۰۱۴

ساعت: ۲۰ (به وقت اروپا)

اتاق:

Education

Other

Jomhurikhahan Demokrat wa Laic

گروه کار سیاسی

زنان، چهار سال بعد از خیزش در کشورهای شمال آفریقا و شرق میانه



بمناسبت ۸ مارس روز جهانی زن

ناهد جعفرپور

امروز با وجود گذشتن چهار سال از "بهار عربی" از اصلی ترین و جدی ترین چالش های زنان در این کشورها ایستادگی در برابر وضع قوانین

نا برابر و مقاومت در به حاشیه رانده شدنشان از گفتمان های سیاسی و اجتماعی غالب و حضور پر قدرت بنیادگرایان اسلامی است

معيار رها ئی جامعه رها ئی زن است

حدودا چهار سال پیش خیزش های (بهار عربی) در کشورهای عربی آغاز گشت و مجموعه ای از تظاهرات ها و شورش ها، کشورهای شمال آفریقا و شرق میانه را زیر رو نمود. زنان بخصوص در این مبارزات سیاسی نقشی مهم بازی نمودند؛ بعنوان گرداننده تظاهرات، فعال تظاهرات، شرکت کننده در تظاهرات و مخالف تظاهرات و همچنین قربانی تظاهرات.

درواقع نقطه آغاز خیزش در این کشورها در تونس بود؛ ۱۷ دسامبر سال ۲۰۱۰ در یکی از شهرهای تونس یکی از کارمندان زن شهرداری که وظیفه اش مجازات فروشندگان غیرقانونی تره بار بود با جوانی بنام محمد بو عزیزی که بدون مجوز سبزی جات بفروش می رساند درگیر گشت و به وی سیلی زد. محمد که بی عدالتی رژیم فاسد و ستم گر بن علی را هر روز با گوشت و پوست خود لمس می کرد از این واقعه آنچنان خشمگین گشت که دست به خود سوزی زد و این خود سوزی بدنبال خود شورش در تونس و در نهایت شورش در کشورهای شمال آفریقا و شرق میانه را به همراه آورد. محمد بو عزیز در نتیجه صدمات ناشی از سوختگی در ۴ ژانویه ۲۰۱۱ جان سپرد و هیچگاه نفهمید که خودسوزیش باعث خیزش در مقابل بن علی گشت. از سوی دیگر زن مامور شهرداری هم هرگز بر این آگاه نشد که خشونت او قطره ای بود که کاسه صبر مردم را لبریز نموده و باعث طوفان گردید. وی در همان زمان بن علی به جرم خشونت بر علیه شهروندان به ۵ سال حبس محکوم گشت و در ابتدا بعد از رفتن بن علی به کمک مراجع حقوقی مجددا آزاد گشت. ۱

در تمامی این کشورها زنان قبل و در حین تظاهرات ها دستگیر گشتند و مورد آزار و اذیت و ارباب قرار گرفتند و به آنها تجاوز گشت و بقتل رسیدند. با این حال زنان فعال همچنان به خیابان ها گسیل شدند و به تظاهرات پرداختند؛ در تونس، مصر، یمن، لیبی، سوریه و بحرین وووو زنان در قیام نقشی مهم ایفا نمودند.

بویژه در تونس شرکت زنان در تظاهرات های خیابانی گسترده بود. به همین دلیل هم از زمان سرنگونی رژیم بن علی همواره برای مشارکتشان در روند انتقال سیاسی و نقش آینده شان در جامعه مبارزه می کنند.

همچنین نقش زنان در اعتراضات مصر هم چشم گیر بود؛ در دسامبر ۲۰۱۰ ارتش بشدت بر علیه تظاهرات صلح آمیز زنان وارد عمل شد و در نتیجه

۱۷ نفر کشته شدند. چند روز بعد ده ها هزار زن در قاهره تجمع نمودند تا بر علیه این خشونت ها اعتراض نمایند. زنان اسکندریه هم به آنها پیوستند. زیرا که آسما محفوظ زن وبلاگ نویس در آغاز سال ۲۰۱۱ در یک درخواست آنلاین از تمامی زنان و مردان مصر خواسته بود که در این تظاهرات ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ در میدان تحریر شرکت نمایند.

در لیبی در ۱۵ فوریه ۲۰۱۱ مادران و خواهران و بیوه گان مردانی که در سال ۱۹۹۶ در زندان ابو سلیم در طرابلس بقتل رسیده بودند، برای اعتراض تجمع نمودند. در سال ۹۶ در این زندان مخوف بیشمارى زندانى سیاسى قتل عام گردیدند و طبق آمار در حدود ۱۲۰۰ نفر از ۱۶۰۰ نفر زندانى بقتل رسیدند. تجمع کنندگان در مقابل دادگاه خواهان بررسی و تحقیق در باره این قتل عام شدند. (۲) در واقع در لیبی هم زنان نقش مهمی در گسترش اعتراضات بر علیه رژیم قزافی بعهدہ داشتند. در اول سپتامبر ۲۰۱۱ ده ها هزار زن در شهر طرابلس تجمع نمودند تا پایان رژیم قزافی را جشن بگیرند. (۳)

در سوریه زنان نقش محوری در اعتراضات به عهده داشتند و همزمان بشدت تحت جنگ داخلی خونین صدمه دیدند؛ وکیل حقوق بشر رازان زیتونه که از زمان آغاز شورش زندگی مخفی می کرده همواره در باره کار خودش و اوضاع محل یادداشت هائی نوشته است. یادداشت های وی هر هفته در روزنامه هفتگی " دی سایت " علنی می شد. وی اوائل دسامبر به همراه همسر و دو زن فعال دیگر در سوریه ربوده شد. همچنین رازان قزاوی زن وبلاگ نویس و عضو مرکز صلح و آزادی بیان که از سوی رژیم قزافی تعطیل گشت، بخاطر تصویر هوشمندانه اش از شورش در سوریه بسیار معروف است. وی به مناطق آزاد شده رفته تا با کودکانی که دچار آسیب های روانی شده بودند روبرو شود و روی آنها بررسی کند. تجربیات وی بعدا بطور تصویری در یوتوپ علنی گشت.

ریمادالی هم توسط کارزار " کشتار را متوقف کنید " مشهور گشت. وی از همان آغاز شورش ها در سوریه در برابر مجلس سوریه قرار گرفت. وی در یک پوستر خواهان پایان دادن به کشتار گشته و به همین دلیل هم چندین روز در زندان بسر برده است.

در نوامبر ۲۰۱۲ دالی و زنان فعال بیشمار دیگری پیچیده در لباس عروس در بازار دمشق به اعتراض می پردازند. آنها در این آکسیون فریاد می زدند و خطاب به همه طرفین درگیری می گفتند " ما دیگر خسته شده ایم. بس است. ما نیاز به راه حلی دیگر داریم ". در اینجا هم دالی دستگیر گشت و بعد از ماه ها که در حبس بسر برد مجددا از

طریق تبادل زندانی ها آزاد گشت.

در حال حاضر هم با وجود خشونت های گروه های سلفی اما هنوز هم تظاهرات هایی در شرق سوریه برگزار می گردد. برای مثال در تنها استانی که سلفی ها قدرت را در دست گرفتند، بمدت دوماه زن معلمی بنام سعود نوفال هر روز بتنهائی در مقابل مرکز سازمان وابسته به القاعده به تظاهرات پرداخته است اما بعدا مجبور گشت بخاطر تهدیدهای شدید سلفی ها از اعتراض خود دست بکشد.

این مثال ها مشخص می کنند که زنان در بهار عربی برای رفع تبعیض جنسیتی و حقوق زنان به خیابان ها گسیل نشدند بلکه آنها همواره خود را بخشی از یک برنامه بزرگتر در جهت عدالت اجتماعی و دموکراسی و حقوق بشر دیده اند و در آن راه پیا خاستند.

در واقع تمامی قیام ها و انقلابات در غالب کشور ها منشاء اجتماعی داشته اند و از جمله ی خواسته های حقوق اجتماعی همواره بیشتر و بیشتر حقوق سیاسی برجسته بوده است به ویژه زمانی که ارتش و پلیس به طور خشونت بار بر علیه اعتراض کنندگان حرکت نموده اند. از دیگر مطالبات اجتماعی فقر شایع در این کشور هاست و این مسئله در "بهار عربی" برجسته ترین مطالبه بوده است. در این کشورها با وجود نرخ رشد متوسط و گاها رشد بالای اقتصادی در سال های اخیر اما هیچگاه این رونق اقتصادی منجر به توزیع عادلانه نگشته است و اوضاع نا عادلانه اقتصادی فقری وحشتناک را در میان اکثریت شهروندان این کشورها گسترانده است، که بسیار نگران کننده است. این نابرابری اقتصادی را می توان در گزارش سازمان برنامه توسعه سازمان ملل سال ۲۰۰۲ تا سال ۲۰۰۹ مشاهده نمود که آمده است: " غالب کشورها موفق نشده اند (...) نابرابری اجتماعی را از بین ببرند و توسعه ای انسانی را فراهم سازند. (۴) نابرابری اجتماعی بدنبال خود باعث سطح پائین آموزش و درصد بالای بیسوادی شده است. در اینجا نابرابری جنسیتی بشدت بالاست. در گزارش نابرابری جنسیتی برای سال ۲۰۱۲ که در سال ۲۰۱۳ از سوی سازمان توسعه انسانی سازمان ملل علنی گشته است: " کشورهای مانند مصر و سوریه و عراق و عربستان سعودی از وضعیت بسیار بدی نسبت به سایر کشورهای جهان برخوردارند. تونس و لیبی همواره وضعیتی به مراتب بهتر از این کشورها داشته اند.

نا رضایتی گسترده مردم در کشورهای "بهار عربی" همچنین در برابر فساد روزانه، خشونت و استبداد حاکم بر این کشورها بوده است. در این بخش هم این کشورها وضعیت بسیار بد تری از سایر کشورهای دیگر

جهان داشته و دارند. تمامی کشورهای نامبرده از سیستم های استبدادی برخوردار بوده و تقلب و انتخابات جعلی و پارتی بازی و رشوه خواری و... از مشخصات آنهاست. آزادی مطبوعات و آزادی اجتماعات و آزادی بیان واژه های بیگانه برای سیستم های این کشورها بوده و هست و طرفداران این خواسته های مدنی به زندانها سپرده شده و می شوند.

اما با وجود بی عدالتی حاکم در این کشورها، جنبش های زنان هیچگاه در باره چگونگی مبارزه سیاسی شان با هم هم نظر نبوده اند. (۶) از همه مهم تر تفاوت میان نسل قدیم و نسل جدید، میان فعالین سکولار و فعالین مذهبی کاملاً مشهود بوده است.

در تمامی اعتراضات بیشترین شرکت کنندگان زنان جوان از اقشار مختلف اجتماعی بودند. دختران جوانی که پرسش های نو و جدیدی را در مقابل فعالین زن نسل گذشته می گشودند. فعالین زن قدیمی هم که اکثراً زنان تحصیلکرده و سکولار بودند از اینکه جوانها نا روشنی و ابهام در برنامه مبارزاتی شان وجود دارد، گلایه می کردند. دقیقاً قبل از "بهار عربی" بسیاری از فعالان زن نسل گذشته از طریق کنفرانس های بین المللی زنان وابسته به سازمان ملل و شبکه های بین المللی ضد تبعیض سازمان ملل در سطوح محلی و منطقه ای و بین المللی با هم در ارتباط قرار داشتند. برنامه ها و نوشته های آنان در بسیاری از کشورهای سکولار عربی توسط سازمان های زنان درون دولت و سازمان های غیر دولتی زنان پشتیبانی گردید. از این روی برخی از زنان بعنوان "فمنیست های دولتی" در رژیم های سکولار اما خودکامه مانند رژیم مصر توانستند فضای کوچکی برای کمی حقوق بیشترزنان بدست آورند. اما همزمان این خطر هم همواره وجود داشت که این زنان ابزار دست دولت ها بشوند.

درست دوسال بعد از خیزش میدان تحریر مصر که همانطور که گفته شد زنان در آن نقش محوری بازی نمودند، قانون اساسی که توسط اسلامیت ها طرح ریزی شده بود، وضعیت زنان مصر را بشدت از گذشته وخیم تر نمود. درحقیقت "بهار عربی" کم کم به زمستانی برای زنان تبدیل گشت. در قانون اساسی جدید سخنی از ممنوعیت تبعیضات جنسیتی، مذهبی یا قومی زده نشد. افزون بر این در این قوانین دولت بعنوان دید بان اخلاقی معرفی شد که اجازه دارد استاندارد های زندگی خانوادگی را تعیین نماید و در تمامی حریم خصوصی خانواده ها دخالت کند. همانطور که اشاره شد، به رغم امیدها مبنی بر اینکه زنان از اصلی ترین منفعت برندگان از "بهار عربی" باشند، در عوض بزرگترین

بازنده شدند، زیرا که شورش های پس از "بهار عربی" بی ثباتی، بی خانمانی و در غالب مناطق افزایش گروه های تندرو را در منطقه به دنبال آورد.

در واقع با ظهور احزاب راست افراطی مذهبی، زنان منطقه با یک چالش جدی روبه رو شدند. مخصوصا زمانی که بنیادگرایان به شیوه ای دموکراتیک انتخاب شوند و حق قانون گذاری به آنها داده شود. برای مثال در لیبی که در آن دولت موقت موسوم به کمیته انتقالی ملی که مبارزه علیه استبداد قذافی و خواست مردم برای رسیدن به دموکراسی را نمایندگی می کرد، روزی که به قدرت رسید تمامی قوانین موجود قبلی را به حال تعلیق درآورد تا آنها را با احکام شریعت جایگزین کند.

بدبختانه زنان دیر به این مسئله آگاه شدند. نگاه به فهرست ساده ای از جنایات رخ داده توسط بنیادگرایان تونس در فاصله سقوط بن علی تا انتخابات نشان می دهد که آنان به دنبال ترویج و افزایش خشونت ها بودند؛ حملات خشونت آمیز به تظاهرات مسالمت آمیز زنان، تجاوزهای جنسی در طی این تظاهرات، تهدید نیروهای سکولار، تهدید زنان در کنار ساحل ها و تهدید آنها با اسلحه، تهدید زنانی که پوشش کامل و مناسب اسلامی نداشتند و منع قانونی جلسات انتخاباتی احزاب چپ، تلاش در سوزاندن یک سالن تئاتر و یک ایستگاه تلویزیونی که به گفته آنان برنامه غیر اسلامی پخش می کرد، انجام اقدامات قانونی در دادگاه علیه سکولارها برای آنچه توهین به اسلام می خواندند و هجوم نیروهای مسلح بنیادگرا به منازل شخصی و جستجو برای الكل و غیره ...

در آن هنگام نوال سعداوی خانم سفید موی ۸۲ ساله مصری و در واقع معروف ترین فمنیست مصر که نامش در بالای لیست مرگ اسلامی ها قرار داشت در این باره نوشت: "آنچه که ما اکنون تجربه می کنیم در واقع از بین بردن یک انقلاب است. من هیچگاه چنین انتظاری را نداشتم. آنها ما را پاره پاره خواهند نمود. اول این انتخابات پارلمانی زود رس و بعد هم قانون اساسی زود رس".

وی سپس مراجع مذهبی را بعنوان خطری برای زنان نامیده و می گوید "ما نیاز به قوانین سکولار داریم. چه مسیحی و چه اسلام فرق نمی کند. مذاهب ساختاری پدرسالارانه دارند و سیستم پدرسالاری زنان را برای منافع مردان کنترل می نماید".

وی در یکی از سخنرانی‌هایش اشاره می‌کند که "اسلامی‌ها اکنون چهره حقیقی خود را کاملاً نشان داده‌اند. انسانها کم‌کم شروع می‌کنند از آنها متنفر بشوند. من باور دارم که انقلابی دوم خواهد آمد".

در لیبی سه روز پس از کشته شدن قذافی، مصطفی عبدالجلیل، رئیس شورای ملی انتقالی لیبی، قانون ممنوعیت چندهمسری را لغو کرد. او در نخستین سخنرانی خود، پس از آزادی طرابلس گفت که شریعت اسلامی، بنیان و اساس قانون اساسی در لیبی جدید خواهد بود. حیات الرئیس، نویسنده و یکی از کنشگران حقوق زنان تونس، می‌گوید: دیکتاتوری مذهبی از هر گونه دیکتاتوری سیاسی دیگر بی‌رحم‌تر است.

زنان لیبی اکنون با چالش‌های فراوانی روبرو هستند. به‌عنوان مثال در سال گذشته وزارت امور اجتماعی از صدور سند ازدواج برای زنانی که با یک خارجی ازدواج کرده بودند سرباز زد. پیش از این بیشماری مفتی از دولت خواسته بودند تا ازدواج زنان لیبیایی را با خارجی‌ها ممنوع کند.

زنان تونس که در میان تمامی کشورهای آفریقا و مغرب‌بیشترین نرخ اشتغال و سواد را دارا می‌باشند و همانطور که اشاره شد همواره در تمامی تظاهرات‌ها در کنار مردان قرار داشتند و چندین نفر از آنان کشته و بیشماری زخمی گشته بودند، در تلاش بودند که برای خواست برابر حقوقی در تمامی قوانین و رفع تبعیضات جنسیتی در قوانین جدید تجمعات مختلفی را سازماندهی کنند. در این بین عده‌ای از زنان سکولار طوماری تهیه نموده و در آن علاوه بر خواست برابری حقوقی خواهان جدائی دین از سیاست و برابری در تمامی قوانین کشور گشتند بیشماری از زنان هم این طومار را امضا نمودند. سپس در اوائل سال ۲۰۱۱ تمامی سازمانهای زنان تونس و کمیسیون حقوق بشر تظاهراتی بمناسبت روز زن برگزار نمودند که در این تظاهرات همواره خواهان جدائی دین از سیاست و برابری حقوقی در قوانین گشتند. اسلامگرایان به این تظاهرات حمله نموده و با شعار "زنان به آشپزخانه برگردید" تلاش نمودند تظاهرات را برهم زنند.

در سال ۲۰۱۳ تشکلهای زنان تونس و منتقدان اسلامگرایان حاکم در این کشور در تظاهراتی با صدور بیانیه‌ای خواستار مشارکت گسترده زنان در این کشور شدند. تشکلهای زنان، برخی احزاب سیاسی و نیز اعضای سندیکاها از جمله حامیان این تظاهرات بودند که در اعتراض به سیاستهای دولت اسلامگرای این کشور برگزار می‌شد. قبلاً هم زنان تونس در اعتراض به برخی اقدامات دولت در مورد حقوق زنان اعتراض

کرده بودند. در این زمان سلفی ها اقدام به یک سری ترور های سیاسی نموده بودند که در نتیجه برخی از چهره های چپ و سکولار بقتل رسیده بودند. بعد از این ترورها زنان معترض با برگزاری تظاهرات در خیابان های تونس، خواستار تضمین حقوق زنان شده و ترور ها را محکوم کردند. یکی از برگزار کنندگان این تظاهرات در کنفرانسی خبری اعلام نمود که این یک تظاهرات سیاسی در اعتراض به آن چیزی است که در تونس در حال رخ دادن است. یعنی ترورهای سیاسی، تروریسم و تلاش های حکومت برای کاهش حقوق زنان. همچنین یکی از فعالان حقوق زن شرکت کننده در تظاهرات اظهار داشت: "تظاهرات ما برعلیه تروریسم و نیز در اعتراض به تلاش جبهه "النهضة" برای از بین بردن حقوق زنان است. در واقع از زمان روی کار آمدن دولت جدید در این کشور، دولت و مجلس اقداماتی انجام دادند از جمله در قانون اساسی این کشور که زنان سکولار و فعالین زنان را سخت نگران کرده است".

در تحقیقی که توسط "بنیاد توماس رویترز" در ۲۲ کشور عربی انجام گرفت، روشن شد که سه کشور از پنج کشوری که "بهار عرب" را پشت سر گذاشتند - مصر، سوریه و یمن در پایین ترین رده فهرست حقوق زنان قرار دارند.

در سوریه گروه های حقوق بشر می گویند: از یک سوی نیروهای وفادار به بشار اسد زنان را مورد تجاوز و شکنجه قرار داده اند، و از سوی دیگر اسلام گرایان تندرو در مناطق تحت اشغال خود، آنان را از همه حقوق شان محروم کرده اند.

در بحرین زنان که نقش فعال تری در عرصه سیاسی کشورشان نسبت به دیگر کشورهای حوزه خلیج فارس دارند اما به گفته کارشناسان فرقه گرایی مانعی بزرگ در تحقق حقوق زنان در این کشور شده است.

در یمن که پنجمین کشور بد در این جایگاه است زنان دوشادوش مردان از سال ۲۰۱۱ تاکنون در خیزش علیه حاکمان این کشور مشارکت دارند اما متأسفانه هنوز ازدواج کودکان و ازدواج های اجباری در این کشور وجود دارد و طبق آمار در دسترس ۹۸.۹ درصد از زنان در معرض آزار و اذیت در خیابان قرار می گیرند.

در همه گزارش های نهادهای بین المللی، یمن همواره از نظر تبعیض جنسیتی و از لحاظ دسترسی زنان به آموزش، بهداشت، موقعیت های اقتصادی و شغلی همواره رتبه های انتهایی را به خود اختصاص داده است. یک چهارم زنان این کشور در سنین میان پانزده تا چهل و نه سال از سوء تغذیه ی شدید رنج می برند. دختران خردسال به اجبار در عوض

اندکی پول به عقد مردان مسن در می آیند. قانونی که بر مبنای آن سن ازدواج مشخص شده باشد در یمن وجود ندارد. از هر دو دختری که در این کشور متولد شده‌اند یکی پیش از رسیدن به هیجده سالگی ازدواج می‌کند. بیش از هشتاد درصد زنان یمنی بی‌سوادند و کمتر از بیست درصدشان امکان کار در خارج از منزل را دارند. یکی از مسئولین موسسه ی آکسفام در خاورمیانه، اروپای شرقی و کشورهای مشترک المنافع، می‌گوید: "برای آنکه اهمیت چالشی را که زنان معترض یمنی بر آن فائق آمدند به درستی درک کنید در ابتدا لازم است تا معنای زن بودن در یمن را دریابید. در کشوری که هر حرکتی از سوی زنان به وسیله ی قوانین و محدودیت‌ها عقیم می‌ماند، "بهار عربی" برای اولین بار فرصتی به دست ایشان داد تا به تبعیض جنسیتی در این کشور، که یکی از عوامل اصلی عقب ماندگی یمن است، را حقیقتاً به کانون توجهات بیاورند."

بله همانطور که در این چهارسال شاهد بودیم در کشورهای "بهار عربی" بالاخره ائتلاف گسترده ی نیروهای سکولار و مذهبی که همزمان در تجمعات گسترده ی توده‌ای در تونس و قاهره گردآمده بودند درهم شکسته شد. رهبران سازمان‌های بزرگ‌تر بنیادگرا به پشتوانه ی دلارهای نفتی عربستان و قطر و فتوای مذهبی و شبکه ی تلویزیونی الجزیره و پشتیبانی استراتژیک ایالات متحده، همکاری و تقسیم قدرت با جناح‌های نظامی رژیم‌های پیشین را پذیرفتند. در لیبی، حتی با تروریست‌های کهنه کار القاعده که از سلول‌های شکنجه در خلیج گوانتانامو فارغ شدند همکاری شد. از سوی دیگر اخوان المسلمین مصر، جبهه اسلامی‌رهای الجزایر، حزب عدالت و توسعه مراکش، و نیز انواع و اقسام دیگری از اسلامگرایی، همگی در نتیجه آشفتگی اقتصادی و سیاسی منطقه توانستند رشد کرده و قدرت بگیرند. مسلماً تفاوت‌هایی میان اخوان المسلمین و النهضة ی مصر با القاعده و طالبان در افغانستان، انصار الشریعه در تونس، لشکر اسلام در شمال پاکستان یا گروه انصار دین در مالی وجود دارد. اما با این وجود تجربه نشان داده است که همگی این سازمانهای اسلامگرا اگر فرصت پیدا کنند، فضاهای عمومی را بر کوشندگان سکولار و بخصوص کوشندگان حقوق زنان می‌بندند و تلاش خواهند کرد تا فعالیت زنان را در محدوده شریعت تحت کنترل قرار دهند و تمامی حقوق زنان را پایمال سازند. بنابراین، هر جا که اسلامگرایان دست‌آوردی سیاسی داشته‌اند، این دستاوردها بخصوص برای زنان فاجعه بار بوده است.

حقیقت دیگر را می‌توان در مقاله طارق علی بنام امپریالیسم، بهار

عربی و بحران دید. وی می نویسد: "زمانی که شما باعث ایجاد یک خلاء سیاسی می شوید، گروههای اسلامگرا از این خلاء استفاده کرده و آن را پر می کنند. چپگرایان نتوانستند از این فرصت استفاده نمایند. نیروهای پیشرو و مترقی یا وجود نداشتند و یا مضمحل شده بودند و یا آنکه در قضیه جنگ عراق و افغانستان از ایالات متحده پشتیبانی کرده بودند. در نتیجه اسلامگرایان تنها جناح جدی اپوزیسیون محسوب می شدند. البته در تونس تعدادی از چپگرایان به پارلمان راه یافتند که بایستی دید در آینده چه خواهند کرد و توان انجام چه اقداماتی را خواهند داشت".

چالش بزرگ زنان در منطقه در حال حاضر

در حال حاضر یکی از بزرگترین چالش های زنان در منطقه علاوه بر مبارزه با سیاست های اسلامگرایان، همواره مبارزه بر علیه خشونت های جنسی بر علیه زنان و دختران و بر خا پسران جوان می باشد. این خشونت ها در این کشورها مسئله ای جدید نیست اما تحت شرایط تحولات ابعادی جدید به خود گرفته است. خشونت های جنسی بعنوان سلاح در تحولات سیاسی مشکلی جهانی است و مسئله ای تنها مخصوص کشورهای عربی نیست. با این وجود در این کشورها زنان و کودکان در حال حاضر بخصوص از بی امنیتی و خشونت های خانگی و نظامی و اجتماعی و قانونی رنج می برند. تجاوز بزنان و دختران مسئله ای یومیه است. متأسفانه هیچ آمار درستی در دست نیست. زیرا که غالب اینگونه خشونت ها اصولاً گزارش نمی شوند.

از زمان جنگ داخلی در سوریه در حدود ۲،۳ میلیون انسان به کشورهای همسایه متواری شده اند که نیمی از آنها زنان و کودکانند. آمار تجاوز جنسی به این پناهندگان بالاست. در خود سوریه در حدود ۴،۲۵ میلیون نفر در حال فرار از این منطقه به منطقه دیگرند. (۷) سازمان حقوق بشر گزارش از ۴۰۰۰ تجاوز جنسی به زنان و دختران داده است. در مقر های پناهندگی مرتباً دختران زیر ۱۲ سال را به عقد مردان بالغ و مسن می رسانند. همچنین کمیسیون بررسی سازمان ملل در گزارش خود در اوت ۲۰۱۳ می نویسد که تجاوزات جنسی در جنگ سوریه نقش بزرگی را بازی می کند. افزون بر این فروپاشی اقتصادی و عدم وجود مراقبت های بهداشتی زنان این منطقه را تحت فشار بسیار قرار داده است. (۸) برخی از زنان و دختران قربانی خشونت های جنسی در سوریه در مصاحبه با رسانه ها گفته اند که در بسیاری از موارد این تجاوزهای گروهی و فردی در خیابان ها و اماکن عمومی در شهرهای درگیر جنگ و حتی در برخی موارد با هجوم افراد مسلح به خانه ها و

تجاوز به زنان و دختران در مقابل چشم اعضای خانواده آنها صورت می گیرد. زنان پناهنده سوری در اردوگاه های اردن یا ترکیه شدیداً تحت آزار های جنسی قرار دارند و این مسئله تا جایی پیش رفته است که دیدبان حقوق بشر ابراز نگرانی نموده است.

همچنین در لیبی زنان بهنگام مجادلات نظامی قربانی حملات گشتند. طبق گزارش سازمان حقوق بشر بسیاری از زنان لیبی در سال ۲۰۱۱ از ترس تجاوز جنسی در این زمان به تونس متواری گشتند. (۹). زنان لیبی نه تنها از جانب مجادلات مسلحانه مورد تهدید قرار گرفته اند بلکه از سوی خانواده های خویش هم در معرض مخاطرات گوناگون قرار دارند. زیرا که تجاوز و خشونت جنسی در غالب کشورهای بهار عربی تابوئی اجتماعی است و در غالب موارد این زنان از سوی مردان خانواده با نام دفاع از شرف خانواده حتی بقتل رسیده اند. دقیقاً به لحاظ همین تابوهای اجتماعی هیچ کسی از زنانی که دچار خشونت جنسی و تجاوز گشته اند، پشتیبانی نمی کند. (۱۰)

اواسط فوریه ۲۰۱۱ در طرابلس زنان گرد هم جمع شده و در حالیکه همه سکوت اختیار کرده بودند خواهان دفاع از قربانیان خشونت های جنسی و مجازات مجرمین شدند. البته از آن زمان تا کنون قانون گذاران کاری نکرده اند حتی وعده پشتیبانی مالی هم از سوی پارلمان ماه هاست که بفراموشی سپرده شده و هیچ اقدامی در جهتش انجام نگرفته است. (۱۱)

در مصر همچنین خشونت و تجاوز جنسی به زنان مشکلی بسیار بزرگ است. در حین تظاهرات ها و قبل از سرنگونی رژیم مبارک بسیاری از زنان شرکت کننده در تظاهرات ها در معرض آزار های جنسی قرار داشتند. زنانی که دستگیر می شدند مجبور می شدند برهنه شوند و آزمایش بکارت دهند. این آزمایش ها از سوی مردان انجام می گرفت. دیدبان حقوق بشر گزارش می دهد که در سال ۲۰۱۳ در حین تظاهرات ها بر علیه مرسی در پایان ژوئن ۲۰۱۳ تنها در چهار روز ۹۰ زن در میدان تخریر مورد تجاوز جنسی قرار گرفتند. (۱۲) ناگفته نماند که در سال ۲۰۱۰ جمعی از زنان و مردان مصری نهادی را بر علیه خشونت های جنسی تشکیل دادند که در محل به فعالیت های آموزشی زنان پرداخته و به پشتیبانی از زنان در برابر خشونت های جنسی پرداختند. (۱۳)

شورای ملی حقوق بشر مصر اعلام کرده بود که مصر پس از افغانستان دومین کشور جهان است که با بیشترین موارد آزار جنسی زنان مواجه است. به گزارش شبکه العالم، دفتر رسیدگی به شکایتهای شورای ملی حقوق بشر مصر در گزارشی که برای بسیاری از مصری ها غافلگیر کننده

و باورنکردنی بود، اعلام کرد: جامعه مصر با بحران شدیدی در زمینه آزار جنسی زنان به طور روزمره مواجه است. این دفتر با درخواست برای اتخاذ تدابیر ویژه جهت توقف این جنایت‌ها علیه زنان تأکید کرد، بسیاری از کشورها به اتباع خود درباره احتمال مواجه شدن با آزار جنسی در مصر هشدار داده‌اند. درگزارش شورای ملی حقوق بشر مصر آمده است که حدود ۶۴ درصد از زنان در مصر در معرض تعرض و آزار جنسی به اشکال مختلف در خیابان‌ها و میادین عمومی قرار گرفته‌اند، و در نتیجه مصر پس از افغانستان، دومین رتبه در جهان در زمینه آزار جنسی زنان را دارا است.

یک همه پرسی شورای عالی زنان بحرین، نشان می‌دهد که ۹۵ درصد از پاسخ دهندگان قبول دارند که زنان در بحرین در خانه و در محیط‌های کاری در معرض خشونت قرار دارند. در این همه پرسی مشخص شده است که شوهر، آزاردهنده اصلی زنان است. بر اساس این بررسی تحصیلات و اشتغال زنان، احتمال اینکه زنان قربانی خشونت شوند را کاهش نمی‌دهد. ۸۰ درصد پاسخ دهندگان معقدند که مشکلات جنسی و فقدان رابطه جنسی صحیح بین زوج‌های متاهل، دلیل اصلی خشونت فیزیکی و روانی علیه زنان هستند. خشونت علیه زنان در بین همه طبقه‌های اجتماعی وجود دارد؛ اما با این حال در بین افراد تهری دست شیوع بیشتری دارد. هرچقدر میزان درآمد خانواده کمتر باشد، احتمال بروز خشونت نیز بیشتر است.

البته دفاع زنان از خود و مبارزه علیه خشونت‌های جنسی و تبعیضات جنسیتی به زنان می‌تواند در دراز مدت موفقیت‌آمیز باشد، اگر زنان و بخصوص زنان سکولار بتوانند به موقعیت‌های اجتماعی و سیاسی قدرت دست یابند. مثلاً در تونس در اکتبر ۲۰۱۱ در اولین انتخابات برای تشکیل دولت موقت زنان بیشماری بعنوان رای‌دهنده و کاندیدا شرکت نمودند و برای اولین بار زنان در لیست انتخابات قرار گرفتند. گرچه آنها غالباً در رده‌های پائینی لیست‌ها قرار داشتند اما در هر حال موفق شدند تا ۲۷ درصد صندلی‌های نمایندگان را بخود اختصاص دهند. البته در اینجا هم متأسفانه نقش زنان سکولار کم است و بخش بزرگی از این زنان به حزب اسلامی النهضة تعلق داشتند. (۱۴)

نتایج مشابه اگر چه نه به میزان تونس را زنان لیبی داشتند. ساختارهای پدرسالارانه و قبیله‌ای و ارزش‌های محافظه‌کارانه که در زمان قزافی تا حد زیادی مانع شرکت فعال زنان در زندگی سیاسی و اجتماعی می‌شد بعد از سرنگونی رژیم قزافی زنان تلاش نمودند تا در نهاد‌های سیاسی جدید راه پیدا کنند. زمانی که در سال ۲۰۱۲ کنگره

ملی انتخاب شد گروه هائی از زنان به شدت برای سهمیه بندی فهرست های انتخاباتی حرکت نمودند. نتیجه این شد که آنزمان احزاب موقوف گشتند، لیست های انتخاباتی خویش را با کاندیدا های مرد و زن اشغال کنند. در آخر ۶۰۰ زن در لیست انتخابات قرار داشتند. یعنی ۴۵ درصد کاندیدا ها و در پایان ۳۳ صندلی از ۲۰۰ صندلی کنگره ملی را زنان تشکیل دادند. (۱۵)

در مصر مسئله کاملاً برعکس بود. زنان با وجود اینکه بطوری فعال در اعتراضات شرکت داشتند و در رفتن مبارک سهم بسزائی بازی نمودند اما از روند انتقال سیاسی بعد از مبارک کنار گذاشته شدند. حتی یک زن هم نتوانست در شورای اصلاح قانون اساسی راه یابد. حتی برای فهرست های انتخاباتی سهمیه ای برای زنان در نظر گرفته نشد. زمانی که اواخر سال ۲۰۱۱ در مصر انتخابات برای پارلمان جدید برگزار گشت، احزاب اسلامی ۷۰،۴ درصد آراء را بدست آوردند. قدرتمند ترین نیرو یعنی اخوان المسلمین به همراه متحدین خود ۴۶ درصد آراء را صاحب شدند. مقام دوم را حزب رادیکال اسلامی النور به همراه احزاب کوچک از جبهه سلفی ها بدست آوردند که در نتیجه ۲۵ درصد صندلی ها را اشغال نمودند. (۱۵) سهم زنان در این تغییر قدرت حتی کمتر از قبل گردید. تنها ۳۵ زن یعنی تنها ۹ درصد از کل نمایندگان به مجلس راه یافتند. در حالیکه در زمان مبارک سهم زنان در مجلس ۱۲ درصد بود. با این حال در ماه ژوئن ۲۰۱۳ مرسی پارلمان را مجدداً ملغا نمود. بعد از سقوط وی کمیته ای بنام " کمیته ۵۰ " مسئولیت تهیه پیش نویس قانون اساسی جدید را بعهده گرفت. اعضای این کمیته را نمایندگان دولتی و شخصیت ها و چند زن تشکیل می دادند. در ماه ژانویه مردم مصر پیش نویس قانون اساسی را با اکثریت بزرگی از آراء به تصویب رساندند. (۱۷) این قانون اساسی با وجود اینکه برابری زنان و مردان را در تمامی زمینه ها تضمین نموده است اما سهمیه بندی زنان برای نمایندگی مجلس در آن یافت نمی شود. (۱۸)

درسوریه با وجود اینکه بدلیل جنگ داخلی فرایندهای سیاسی تا حد زیادی دست نخورده باقی مانده اند. اما در پشت پرده نیروهای مختلف مشغول ایجاد نهاد های سیاسی جدید هستند. زنان همچنین در ائتلاف اپوزیسیون و همچنین شورای ملی سوریه نمایندگی می شوند. سوهیر عطاسی و بسما کودمنی از جمله این زنان می باشند. آتاسی در ماه مارس ۲۰۱۳ بعنوان اولین زن یک کرسی در لیگای عربی بدست آورد. بسما هم تا ماه اوت سخنگوی شورای ملی سوریه بود. وی سپس اعلام نمود که این سازمان اعتبار خود را از دست داده است و از آن کناره

گیری نمود. البته همواره این زنان در روند سیاسی زیر نفوذ مردان قرار دارند.

در پایان یک مسئله کاملاً مسلم است که: "در تمامی کشورهای "بهار عربی" موقعیت اجتماعی زنان نسبت به گذشته نه تنها تغییری نکرده است بلکه بدتر هم شده است. همه جا نیروهای اسلامگرا که حقوق زنان را محدود و یا از دست یابی زنان به این حقوق جلوگیری می‌کنند، در حال افزایش و پیشروی اند. البته در این فاصله جنبش‌های قدرتمند زنان برخاسته و موفق گشته اند مانع حملات نیروهای کونزرواتیو بشوند. اما حقیقت این است که امروز با وجود گذشتن چهار سال از "بهار عربی" از اصلی‌ترین و جدی‌ترین چالش‌های زنان در این کشورها ایستادگی در برابر وضع قوانین نابرابر و مقاومت در به حاشیه رانده شدنشان از گفتمان‌های سیاسی و اجتماعی غالب و حضور پر قدرت بنیادگرایان اسلامی است که در نتیجه، مدام زنان را از متن مبارزات سیاسی و ساختارهای اجتماعی پس می‌زنند.

ÄÄÄ Vgl. J. Michael Totten, The Woman Who Blew Up the Arab World, in: „World Affairs Journal“, [1]

17.5.2012, ÄÄÄÄ www.worldaffairsjournal.org.

[2] Human Rights Watch, Libya: June 1996 Killings at Abu Salim Prison, 27.6.2006.

[3] Vgl. FIDH, Women and the Arab Spring: Taking their Place?, Paris 2012, S. 27.

[4] Muriel Asseburg, Der Arabische Frühling. Herausforderung und Chance für die deutsche und europäische Politik, SWP-Studie, Juli 2011, S. 10.

[5] Vgl. Asseburg, a.a.O., S. 9 f.

[6] Die ethnischen Friktionen sind sicher auch ein wichtiger Faktor, zu dem jedoch bislang nur wenige geschlechterdifferenzierte Analysen vorliegen.

[7] Vgl. UNHCR, UNHCR continues to reach toughest areas of Syria, races to provide winter aid, 22.10.2013 sowie UNHCR, Syrien-Krise: Größter UN-Spendenauftrag aller Zeiten, 16.12.2013.

[8] Die Organisation Women under Siege arbeitet an der Dokumentation der sexualisierten Gewalt in Syrien und hat eine Crowdmap erstellt, über die auch Fälle von sexualisierter Gewalt gemeldet werden können, www.womenundersiegesyria.crowdmap.com.

[9] Vgl. FIDH 2012, a.a.O., S. 27.

[10] Ebd.

[11] Vgl. Christina Hering, Libyen steht vor neuen Herausforderungen, in: Amica-Beilage zur taz, 11.12.2013.

[12] Human Rights Watch, Egypt: Epidemic of Sexual Violence, www.hrw.org, 3.7.2013; vgl. auch: Fast 100 sexuelle Übergriffe am Tahrir-Platz, www.zeit.de, 3.7.2013.

[۱۳] Vgl. HarassMap, www.harassmap.org/en.

[۱۴] Vgl. UNICEF ۲۰۱۱: Tunisia – MENA Gender Equality Profile, www.unicef.org/gender/files/Tunisia-Gender-Eqaulity-Profile-۲۰۱۱.pdf.

[۱۵] Human Rights Watch, A Revolution for All: Women's Rights in the New Libya, ۲۰۱۳, S. ۱۲ und ۱۶, www.hrw.org.

[۱۶] Vgl. ۹۸ Prozent für die neue Verfassung, www.tagesschau.de, ۱۹.۱۱.۲۰۱۴.

[۱۷] Vgl. Ägypten erhält neue Verfassung, www.tagesschau.de, ۳۰.۱۱.۲۰۱۳.

تضادهای اصلی و عاملان دگرگونی در جمهوری اسلامی



از دیدگاه رهایش از سلطه ها

شیدان وثیق

در برابر سه سلطه اصلی در جمهوری اسلامی، جنبش زنان و جامعه مدنی، جنبش کارگری و جنبش دموکراتیک ملیت ها می توانند زمینه های عینی و ذهنی تغییرات ساختاری در جامعه ی امروز و آینده ایران را فراهم سازند

در روند بحث هایی که برای «شکل گیری تشکل بزرگ چپ» از سوی جمعی از سازمان ها و کنشگران چپ آغاز شده است، تبیین تضادهای اصلی در جمهوری اسلامی و جنبش هایی که می توانند در ایجاد دگرگونی های اجتماعی و سیاسی نقشی تعیین کننده ایفا کنند و هم چنین تبیین معنا و مضمون این دگرگونی ها از نگاه چپ دارای اهمیتی اساسی است. اساسی از برای تدوین مواضع نظری و سیاسی چپی که خود را سوسیالیست و هوادار دموکراسی می نامد و برای تحقق آن ها در جامعه ی امروز ایران همراه با جنبش های اجتماعی مبارزه می کند. در این پهنه، ملاحظات را از نگاه رهایش از سلطه ها در میان می گذاریم.

۱- آن چه که در نظریه ی کلاسیک سوسیالیستی غالب است، تعیین تضاد اصلی در جوامع عصر مدرن امروزی بر پایه تقسیم آن به دو طبقه اصلی

است؛ از یکسو، کارگرانِ فروشنده نیروی کار خود و از سوی دیگر سرمایه دارانِ صاحب ابزار تولید و مجریانِ کار مزدوری. بر این اساس، طبقه کارگر تنها عامل بنیادین دگرگونی ساختاری اعلام می شود. سیستمی کامل شامل برنامه، تاکتیک و استراتژی ساخته می شود. مبارزات طبقاتی به مبارزه ی میان دو طبقه اصلی تقلیل می یابند. نیروی ضد سرمایه داری به طبقه کارگر محدود می شود. دوستان و دشمنان انقلاب به دوستان و دشمنان طبقه کارگر تبدیل می شوند. این بینش طبقاتیستی (۱) نه تنها در میان چپ های جوامع پیشرفته سرمایه داری بلکه در بین چپ های کشورهای موسوم به «جهان سوم»، از جمله در جنبش چپ ایران، با وجود ارزیابی های متفاوت آن ها از تقدم و تاخر مبارزه ی ضد سرمایه داری در شرایط تاریخی معین کشور خود، همواره غالب بوده است. بینشی که همچنان در بخش هایی از جنبش چپ امروزی به حیات نوستالژیک و بی ثمر خود ادامه می دهد. این بینش اما، با این که به راستی بر یکی از عوامل اصلی دگرگونی اجتماعی در دوران ما یعنی جنبش کارگری انگشت می گذارد، اما امروزه نمی تواند تضادها و عاملان دگرگونی اجتماعی در جوامع کنونی را در گستردگی، گوناگونی، چندگانگی شان نشان دهد.

۲- طبقه کارگر صنعتی و مولدی که در مرکز بینش فرجام گرایانه سوسیالیستی قرار داشت امروزه تنها عامل کسب خود آگاهی ضد سرمایه داری و تنها محرک تغییر و تحولات و ایجاد جنبش های ضد سیستمی نیست. گر چه این عامل اجتماعی و طبقاتی اهمیت خود را همواره به منزله بخش قابل توجهی از جنبش های ساختار شکن حفظ می کند. امروزه ما با سلطه ی همه جانبه ی سرمایه، همه ی انواع آن و نه فقط سرمایه اقتصادی بلکه سرمایه نمادین یعنی سرمایه سیاسی، نظامی، علمی، فن آوری، رسانه ای و امتیازات دیگر رو به رو هستیم. این «سرمایه» که امروزه بر کلیت جامعه در همه ی ابعاد زندگی فردی، خصوصی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی حاکم شده است، نه تنها بر کارگران و در مکان تولید بلکه بر مردمان بسیارگونه و در مکان های گوناگون اجتماعی اعمال می شود. این سلطه اما در عین حال می تواند شرایط خود آگاهی، خود سازماندهی و در نتیجه مبارزه برای رهایی را در میان قشرهای گسترده اجتماعی آماده سازد. در این مبارزات، قشرهایی مختلف (و نه تنها کارگران) در میدان هایی مختلف (و نه تنها در میدان تولید) با نظام و ارزش های حاکم درافتاده و درگیر می شوند. مردمانی که زیر سلطه های گوناگون ولی نه تنها سلطه ی مالکیت خصوصی، سودآوری و رقابت بازار قرار دارند، با وارد شدن در میدان دخالتگری مدنی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی،

قابلیت‌ها و توانایی‌های خود را در ابداع راه کارها جهت رهایی خود از سلطه ها به کار می‌اندازند.

۳- نظام جمهوری اسلامی طی سی و پنج سال حیات تا کنونی خود اختلاف ها و تضادهای اجتماعی در ایران را تشدید کرده و در پهنه ی جامعه گسترش داده است. تضاد طبقاتی - به طور ویژه تضاد میان کار و سرمایه یا تضاد بین کارگران و سرمایه داران در میدان تولید - یکی از تضاد های اساسی و بنیادین از میان تضادهای پرشمار اجتماعی به شمار می آید اما تنها تضاد اجتماعی بنیادین یا تعیین کننده نیست. با استقرار جمهوری اسلامی در ایران، افزون بر استمرار و تشدید تضادهایی که در نظام سلطنتی پیشین عمل می کردند، چون تضاد مردم با دیکتاتوری، تضاد کارگران با صاحبان نیروی کار، تضاد ملییتی و قومیتی و غیره، تضادهایی جدید نیز سر برمی آورند. ویژگی اصلی این ها ریشه در خصلت دینی- استبدادی نظام مستقر پس از انقلاب ضد سلطنتی بهمن ۱۳۵۷ دارد. از آن جمله اند: تضاد اقشار مدرن با دولت ضد دموکراتیک، زنان با سیستم دینی- فرهنگی حاکمِ مردسالار و ضد زن، نیروهای خواهان جدایی دولت و دین با دین سالاری، ملیت های ایران با سلطه تبعیض آمیز دولت- ملت.

۴- بر پایه تضادهای گوناگون فوق، سه سلطه اصلی را در جامعه ی کنونی ایران تمیز می دهیم:

- **سلطه دولت ضد دموکراتیک و متمرکز** در ایران ریشه ای دراز و تاریخی دارد. جمهوری اسلامی این سلطه را حفظ، تشدید و کامل می کند. دستگاه دولت در ایران همواره خصلتی اقتدارگرا، استبدادی و فعال مایشا داشته است. دشمنی با حقوق بشر، ضدیت با آزادی و تنفر از دموکراسی سه اصل بنیادین جمهوری اسلامی را تشکیل می دهند. اتکای دولت در ایران به رانت نفتی و نیروی انتظامی، این دو ستون اصلی اقتدار و استبداد، همواره شرایط اعمال سلطه ی کامل بر جامعه توسط دولت را فراهم کرده است. دولت- ملت در ایران، با آغاز استبداد پهلوی، به تبعیض و ستم بر ملیت ها و اقوام می پردازد. جمهوری اسلامی این خصلت ضد ملیتی دولت مقتدر متمرکز در ایران را با خشن ترین شیوه ها ادامه می دهد. دولت مرکزی همواره از مشارکت و خودمدیریت مردمانِ استان‌ها و مناطق مختلف در امور خود جلوگیری به عمل می آورد. ملیت‌ها و اقوام مختلف ساکن ایران با هویت و ویژگی های خاص خود همیشه از حق مسلم خود بر مشارکتِ آزادانه، برابری و دموکراتیک در امور محلی و منطقه ای توسط دولت ضد دموکراتیک و متمرکز سلب شده‌اند.

- **سلطه دین** در ایران در قانون اساسی جمهوری اسلامی، در حاکمیت ولایت فقیه، در اقتدار دستگاه روحانیت، نهاد ها و بنیادهای آن، در قوه ی قضائیه مجری احکام شریعت از جمله حدود و مقررات جزایی اسلام، در مجلس اسلامی واضع قوانین منطبق با احکام مذهب رسمی کشور، در رئیس جمهور پاسدار مذهب رسمی و مروج دین، در نیروهای انتظامی نگهبان نظام و اخلاقیات دین... تبلور پیدا می کند. رژیم ایران، بدین ترتیب، به تمام معنا تئوکراتیک است. با این ویژگی که دین سالاری جمهوری اسلامی از همان ابتدا تمام ابزارهای دموکراسی نمایندگی چون مجلس، ریاست جمهور، انتخابات، شوراها و حتا نام «جمهوری» را با جعل و تهی کردن آن ها از هر مضمون حقیقی شان برای حفظ خود در مشروعیت مردمی دادن به خود، در خدمت منافع خود به کار می گیرد.

- **سلطه سرمایه** در مناسبات اقتصادی در جمهوری اسلامی، به رغم شعارهای ضد استثمار و روزهای اول انقلاب و یاوه سرایی در باره ی اقتصاد اسلامی، پیوسته استمرار داشته است. سرمایه داران در طول سی و پنج سال گذشته، با وجود فراز و نشیب هایی، جمعیتی بالغ بر یک و نیم میلیون نفر را تشکیل می دهند. بخشی از آن ها کوچک با تعداد کمی کارگر، بخشی جدید و بخشی سنتی و نزدیک به اقشار پایینی این طبقه هستند. سرمایه داران، در مناسباتی تنگاتنگ با نهادهای دولتی و امنیتی و بنیادها، سلطه سرمایه در پهنه ی کار و تولید را اعمال می کنند. ویژگی مناسبات سرمایه داری در ایران، افزون بر خصلت مشترک هر سرمایه داری در استثمار نیروی کار و تصاحب مازاد حاصله از کار کارگر به نفع سرمایه و سودافزایی آن در اشکال مختلف، در این است که همواره در تبانی با دولت و انجمن های اسلامی وابسته به آن در کارخانجات و مراکز تولیدی، دشمن سر سخت هر گونه سندیکالیسم یا تشکل مستقل کارگری است. دشمن سر سخت هر گونه دخالت گری مستقل کارگران بر امور مربوط به کار، قانون کار، تولید، کنترل تولید و اقتصاد است. سرکوب اعتصاب ها و اعتراض های کارگری، بازداشت و زندانی کردن کارگران، نماینده های منتخب آن ها و فعالان کارگری و خشن ترین برخورد با تشکل های خود جوش و مستقل کارگری... بیان گر سلطه ای است که سرمایه داران و دولت حامی آن ها به منظور حفظ منافع و سیستم خود بر کارگران اعمال می کنند.

۵- **عاملان اجتماعی دگرگونی** در جمهوری اسلامی، بیش از پیش به صورتی بسیارگونه و در موقعیت هایی ناهمگون - به طوری که نتوان آن ها را در «طبقه» ای واحد و منسجم جای داد - در زمان و مکان و در جریان رخدادهایی معین، وارد عمل اجتماعی و مبارزاتی می شوند. آن ها می

توانند در هم سویی و مشارکت با هم فرایندی مطالباتی و حتا انقلابی با خصلتی دموکراتیک، ضدسیستمی، رهایی‌خواهانه و برابری‌طلبانه ایجاد کنند. عاملان اجتماعی دگرگونی در ایران را آن اقشار اجتماعی و طبقاتی تشکیل می‌دهند که بیش از همه تحت ستم سه سلطه دولت ضد دموکراتیک، دین و سرمایه قرار دارند و بنابراین برای از میان بردن آن‌ها دست به مقاومت و مبارزه می‌زنند. این عوامل اجتماعی را می‌توان در سه نوع (تیپ) جنبش اجتماعی فعال طی سی و پنج سال حیات جمهوری اسلامی تمیز داد: جنبش زنان و جامعه مدنی، جنبش کارگری و جنبش دموکراتیک ملیت‌ها.

- **جنبش زنان و جامعه مدنی** در برابر سلطه‌ی حکومت دینی و ضد دموکراتیک قرار می‌گیرند. این جنبش‌ها متشکل از فعالان اجتماعی در میان زنان و اقشار مدرن جامعه چون دانشجویان، روشنفکران، هنرمندان، نویسندگان، روزنامه نگاران، فرهنگیان... هستند. اینان خواهان آزادی و دموکراسی‌اند. مخالف تبعیض به ویژه از نوع جنسیتی‌اند. اینان در برابر سلطه دولتی قرار می‌گیرند که هم ضد دموکراتیک است و هم دینی - اسلامی که با برابری زنان و مردان در زمینه‌های مختلف حقوقی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و غیره ضدیتی بنیادین دارد. مساله مرکزی در این میدان مقاومت و مبارزه اجتماعی، مساله دموکراسی و جدایی دولت و دین است که حقوق بشر، آزادی‌های مدنی برابری زنان و مردان شرط وجودی آن‌هایند.

بخش‌های مختلف این جنبش دریافت‌هایی مختلف از «دموکراسی» دارند. یکی از آن‌ها، دموکراسی نمایندگی است که در انتخابات، پارلمان و حکومت قانون تعریف و تبیین می‌شود. اما «دموکراسی»، بی‌شک برای آن بخش‌های از جنبش که برای رهایی از سلطه‌های گوناگون مبارزه می‌کنند، به این مؤلفه‌ها خلاصه و محدود نمی‌شود، با این که مبارزه برای کسب همین‌ها نیز ضروری است. دموکراسی، از دیدگاه بینش‌رهای خواهانه، تصاحب اداره‌ی امور مشترک توسط مردم است. مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها از کوچک تا کلان است. مداخله‌گری مستقیم مردم در همه‌ی امور جامعه و در شکل‌های مختلف در آزادی، برابری، خودگردانی و خودمدیریتی است. آنی است که دموکراسی مشارکتی می‌نامیم.

هم چنین است دریافت‌های مختلف جنبش از مقوله جدایی دولت و دین. دولت (۲) به معنای جمع سه قوای اجرایی، مقننه، قضایی و نهاد‌های بخش عمومی. جدایی این دو در یک جمهوری لائیک به این معناست که سه قوای اجرایی، قضایی و قانون‌گذاری مستقل و منفک از دین، شریعت و روحانیت عمل کنند و خودمختار باشند. قانون اساسی و دیگر قوانین

جاری به احکام دینی و شریعت ارجاع ندهند. دین رسمی وجود نداشته باشد و همه‌ی شهروندان صرف‌نظر از اعتقادات مذهبی یا غیر مذهبی‌شان از حقوق برابر برخوردار باشند. سرانجام، همه‌ی عقاید در جامعه، چه دینی و چه غیر دینی، آزاد باشند.

- **جنبش کارگری** در برابر سلطه‌ی سرمایه و مناسبات آن قرار دارد. جنبش کارگران ایران که بیش از سی در صد جمعیت شاغل کشور را تشکیل می‌دهند، با وجود سابقه‌ی تاریخی طولانی از اوایل سده بیستم، اما هم‌چنان به طور عمده در چهارچوب خواسته‌های اقتصادی و معیشتی باقی مانده است. اعتراض و مبارزه علیه بیکاری، قراردادهای موقت و اسارت بار، بی‌ثباتی و عدم امنیت شغلی، شرایط سخت کار و بی‌کم‌حقوقی... مضمون اصلی و کلان جنبش‌های کارگری امروزی اند. اما در عین حال بخش‌هایی، هر چند هنوز کوچک، از فعالان کارگری برای خواسته‌های سیاسی- مبارزاتی تلاش می‌کنند، به زندان می‌افتند و سرکوب می‌شوند. چون حق ایجاد تشکل‌های آزاد و مستقل کارگری، حق اعتصاب و آزادی بیان، نشر، تجمع، راه‌پیمایی، تحصن و به رسمیت شناختن اول ماه مه و حق برگزاری مستقلانه مراسم این روز توسط خود کارگران.

- **جنبش دموکراتیک ملیت‌ها** در برابر سلطه‌ی دولت - ملتی قرار دارد که به سرکوب خواسته‌های دموکراتیک ملیت‌های ساکن ایران می‌پردازد. این جنبش خواهان حقوق برابر این ملیت‌ها اعم از فارس، ترک، کرد، عرب، بلوچ، ترکمن و هم‌چنین اقوام و اقلیت‌های زبانی و فرهنگی در همه‌ی عرصه‌های ملی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است. فعالان این جنبش برای عدم تمرکز قدرت در اداره‌ی کشور مبارزه می‌کنند. در این جنبش، چپ‌رهایی خواه مبلغ و مروج دموکراسی مشارکتی و محلی است. خواهان خودمدیریت مردمان در محله‌ها و مناطق از طریق مجالس دموکراتیک خود است. خواهان جمهوری فدرالی است که بر جای دولت ملت‌نشیند. با توجه به تنوع ملی، زبانی و فرهنگی در ایران از یکسو و تمرکز قدرت استبدادزا در مرکز از سوی دیگر، فدرالیسم می‌تواند مناسب‌ترین شکل شناخته شده تاکنونی برای تضمین حقوق برابر ملیت‌های ایران، عدم تمرکز و واگذاری اداره امور مناطق مختلف به مردمان خود آن مناطق باشد.

نتیجه‌گیری

تبیین تضادهای اصلی و عاملان دگرگونی اجتماعی در جمهوری اسلامی از دیگاه‌های از سه سلطه دولت ضد دموکراتیک، دین و سرمایه و بر پایه‌ی آن‌ها تبیین نیروهای اجتماعی‌ای که برای رهایی خود از این

سلطه ها دست به مقاومت و مبارزه می زنند، به گونه ای حقیقی تر، واقعی تر و کامل تر، نسبت به دیگر بینش ها از جمله نسبت به بینش طبقاتیستی، قادر به دریافت اوضاع اجتماعی جامعه ی ما و راه های ممکن تغییرات اجتماعی است. تبیین تضادهای اجتماعی و عاملان اجتماعی دگرگونی از دیدگاه بینش رهایش از سلطه ها در عین حال بازگشت به روحی از کمونیسم مارکسیستی است که توسط لنینیسم و سوسیالیسم واقعاً موجود پس زده شد. این که نیروهای دگرگون ساز اجتماعی، از جمله کارگران ولی نه تنها اینان، تنها در روند مبارزاتی و جنبش های خود و به دست خود است که متحد و متشکل می شوند و به صورت نیرویی آگاه به منافع و نقش خود در می آیند. چرا که خارج از مبارزات، در محیط کار و زندگانی خصوصی، در مناسباتی که حاکم بر تولید و جامعه است، مناسباتی که مبتنی بر رقابت و نفع خواهی فردی و گروهی است، مردمان تقسیم و تجزیه می شوند. تبدیل به افرادی با منافع مختلف، متفاوت و گاه متضاد می شوند. بینش رهایش از سلطه بر این اصل کلیدی تاکید دارد که شکل گیری عینی و ذهنی عاملان اجتماعی دگرگونی در خود فرایند جنبش های اجتماعی یعنی در جریان رخدادهای اجتماعی، از کوچک تا بزرگ، بر علیه سلطه ها تحقق می پذیرد و نه خارج از آن ها در روزمرگی تلاش و زندگی برای حفظ بقا.

در برابر سه سلطه اصلی در جمهوری اسلامی، جنبش زنان و جامعه مدنی، جنبش کارگری و جنبش دموکراتیک ملیت ها می توانند زمینه های عینی و ذهنی تغییرات ساختاری در جامعه ی امروز و آینده ایران را فراهم سازند. می گوئیم «می توانند»، زیرا که امر اجتماعی جبرباورانه (۴) نیست بلکه همواره شرط بندی، آزمون، چالش و مبارزه است. علم تاریخ وجود ندارد. جنبش مردمان علیه ستم و سلطه همواره رخدادی غیر قابل پیش بینی و محاسبه است. کامیابی اش نیز در نهایت نامسلم و نامحتوم است. در پاسخ به پرسش بربریت یا سوسیالیسم؟ بهتر گوئیم بربریت یا رهایش؟ این که سرانجام «کی بر کی پیروز خواهد شد» را تنها و تنها مبارزات اجتماعی مردمان برای رهایش خود و به دست خود تعیین خواهند کرد. این جنبش رهایی خواهانه ی ضدسلطه اما به معنای پایان تضادها، اختلاف ها و مبارزه نیست. به معنای امتزاج همه در «یک» نیست، که احیای مجدد سلطه در شکلی دیگر است. بلکه به معنای آنی است که حرف اول و آخر کمونیسم است: مشارکت آزاد انسان ها: اجتماعی از افراد که در آن تکامل آزادانه هر فرد شرط تکامل آزادانه همگان است (۴)

((۱) بینش طبقاتیستی : Vision classiste

((۲) دولت را معادل State یا Etat می گیریم. بعضی ها آن را حکومت می نامند.

((۳) جبرباورانه: Déterministe

((۴) مانیفست کمونیست.

آیا مردان مهاجر می توانند برابری طلب باشند؟

گزارشی از کنفرانس مردانگی و برابری در سوئد

زهرا باقری شاد

روز پنج شنبه ۲۷ فوریه مهرداد درویش پور، پژوهشگر جنسیت و قومیت و استاد دانشگاه ملاردالن درباره پژوهش جدید خود به همراه کلاوس سونربی، منشی اصلی پژوهش گسترده دولتی سوئد درباره مردان و برابری در سالن اصلی دانشگاه ملاردالن سخنرانی کردند..

کنفرانس با سخنرانی کلاوس سونبری آغاز شد. او نخست به بررسی اهداف این پژوهش و نتایج کلی آن که در ۱۳ فوریه در پارلمان معرفی شده بود پرداخت. او در توضیح تاریخ مردانگی در سوئد و تغییرات آن و شکل گیری الگوی "مرد جدید" به بررسی رابطه مردان با سرپرستی کودکان و خانواده و نابرابری مردان و زنان در دریافت بیمه مرخصی والدین پرداخت. سونبری توضیح داد مردان هم در میان رده های بالاتر جامعه و هم در میان رده های پایین نظیر بزهکاران و زندانیان سهم بیشتری را به خود اختصاص داده اند؛ حتی مردان در مقایسه با زنان بیشتر به خودکشی روی می آورند. همچنین عامل اصلی خشونت ها مردان هستند و در عین حال بیشترین قربانیان خشونت در جامعه خود مردانند. او نتیجه گرفت که نوعی پذیرش اجتماعی نسبت به خشونت

“مردان علیه مردان” وجود دارد، به این معنی که خشونت مردان علیه مردان، نوعی رفتار جاافتاده در جامعه محسوب می شود. منشی اصلی پروژه مردانگی و برابری، سپس به نقش مردانگی و برخورد مردان به سکسوالیته و گرایش جنسی پرداخت. کلاوس سونبرری همچنین نابرابری های جنسیتی در حوزه های گوناگون نظیر اشتغال، تحصیل، کار خانگی، روابط و شبکه های روابط اجتماعی، سلامت و بهداشت، رفتار جنسی، ورزش، سیاست و مدیریت را برشمرد و نمونه هایی از فرازهای تاریخی رشد برابری طلبی در سوئد و افزایش حقوق زنان را مورد بررسی قرار دهد و در پایان تاکید کرد به رغم شکل گیری الگوهای جدیدی از مردانگی، هنوز نابرابری در بسیاری از زمینه ها ادامه دارد..

منشی اصلی این پژوهش دولتی در سوئد، توضیح داد که تمرکز اصلی این تحقیقات درباره تحصیلات و جنسیت است که نشان می دهد پسران نسبت به دختران در حوزه مدارک تحصیلی در مدارس بسیار عقب ترند. در این پژوهش دولتی پیشنهاد شده است که مدارس باید با نگاه انتقادی به نرم ها عمل کرده و فرهنگ ضد تحصیل و سکسیسم در پسران را مورد بررسی قرار دهند. کلاوس سونبرری گفت: فرهنگ ضد تحصیل در بسیاری از پسران ناشی از تصویر و انتظاراتی است که مدارس از آنان دارند و باید برای جذب پسران به آموزش در رشته های معمولاً زنانه سرمایه گذاری صورت گیرد. به ویژه از آن رو که که بازار کار هرچه بیشتر به سمت گسترش هرچه بیشتر شغل های معمولاً زنانه جهت گیری می کند.

او درباره تحقیق مردانگی و برابری که دو سال پیش به دستور وزیر وقت برابری آغاز شده است اشاره کرد که نتایج قابل تامل این تحقیق به همراه ضمیمه های آن که بالغ بر هزار صفحه است، منتشر شده و در سایت دولت سوئد نیز قابل دسترسی است..

کلاوس سونبرری در پایان به موضوع اصلی کنفرانس یعنی پژوهش درویش پور درباره الگوهای مردانگی و تغییرات آن پس از مهاجرت اشاره کرد و گفت این بررسی نیز بخش از این پروژه تحقیقی بوده که اطلاعات ارزشمندی در باره مردان مهاجر تبار در اختیار جامعه قرار داده است.

مهرداد درویش پور نیز سخنرانی خود را اینگونه آغاز کرد: “یک مشکل اصلی در بررسی موقعیت مردان مهاجر تبار، وجود پیشداوری های خرد کننده از مردان مهاجر است که آنان را یکسره تهدیدی برای جامعه، نماد بارز کجروی اجتماعی و یکسره سرکوبگر زنان می شناسد. مردان سوئدی هنجار جامعه و برابری خواه معرفی می شوند، در حالیکه “آن

مردان دیگر" - یعنی مردان مهاجر تبار- پدرسالار و "منحرف" شناخته می شوند. حال آن که نه همه مردان سوئدی برابری طلبند و نه همه مردان مهاجرتبار پدرسالار. در هر دو گروه تنوع بسیاری از افراد برابری طلب و پدرسالار به چشم می خورد و اصولاً موقعیت طبقاتی، سن، مدت زمان مهاجرت، گرایش جنسی و پیشینه تربیتی فردی، به مراتب بیش تر از تعلق "قومی توضیح دهنده رفتار و نگرش بسیار متفاوت در آنان است.

✖مهرداد درویش پور درباره برابری و قومیت به این مساله اشاره کرد که چگونه مهاجرت به کشوری دیگر می تواند پیامدهای متضادی برای بسیاری از مردان در برداشته باشد. برای پاره ای از مردان، مهاجرت امکانات و شرایط بهتری برای تحرک طبقاتی به سوی بالا از طریق تحصیل یا ارتقا شغلی ایجاد کرده است. اما برای بسیاری از مردان، مهاجرت به معنای از دست دادن قدرت و تحرک طبقاتی به پائین بوده است. بسیاری از مردان موقعیت و اعتبار پیشین خود در سرزمین مادری را از دست داده اند و در جامعه جدید بیکار شده و یا به حاشیه رانده شده اند. این به معنای از دست دادن قدرت و منزلت اجتماعی است که می تواند خطر تقویت گرایشات پدرسالاری را برای حفظ "هویت مردانه" در آنان تقویت کند.

این پژوهشگر توضیح داد که علاوه بر تحرک طبقاتی به پائین در میان بسیاری از مردان مهاجر، خود مهاجرت به تجربه تبعیض نژادی برای بسیاری از این مردان که پیشتر خود را هنجار جامعه می دیدند و اکنون به "آن دیگری" تبدیل شده اند، منجر شده و حتی مدعی شد که مردان در مقایسه با زنان از تبعیض نژادی بیشتر رنج می برند. نه تنها از این رو که شوک ناشی از تبعیض در آنان بیشتر است بلکه او به تحقیقاتی اشاره کرد که نشان می دهند نظر جامعه اکثریت به مردان مهاجر منفی تر از زنان مهاجر بوده و به طور کلی مردان سوئدی نیز در مقایسه با زنان سوئدی نگاه منفی تری به مهاجران دارند. او هم شکاف طبقاتی و هم تبعیض را زهری علیه برابری طلبی خواند.

درویش پور همچنین به تغییرات فاحش در روابط قدرت بین مردان و زنان و والدین و کودکان در بسیاری از خانواده های مهاجر پرداخت. او در سخنرانی خود اشاره کرد که بسیاری از زنان از امکانات و حقوق جدیدی برخوردار می شوند. در حالی که مردان امتیازات پیشین خود را از دست داده اند. از آنجا که زنان خواست ها و توقعات جدیدی پیش رو قرار می دهند، بسیاری از مردانی که به دلیل از دست

دادن قدرت پیشین خود در روابط جنسیتی، قادر به تطبیق با شرایط جدید نیستند، به سمت تقویت ارزش‌های پدرسالارانه متمایل می‌شوند. آنان به عنوان پدر نیز از نفوذ و قدرت پیشین برخوردار نیستند. امری که می‌تواند زمینه بروز خشونت توسط مردانی را افزایش دهد که به عنوان پدر و یا شوهر در پی حفظ سلطه خویشند، اما از نفوذ گذشته برخوردار نیستند.

این پژوهشگر جنسیت و قومیت اضافه کرد: "مدت اقامت در جامعه جدید الزاما در تغییر نگرش برابری خواهانه مردان تاثیر نمی‌گذارد. این مساله بیش از هر چیز به تغییر موقعیت اقتصادی و اجتماعی آنان بستگی دارد؛ اگر مهاجرت به تحرک طبقاتی آنان به سمت بالا منجر شده باشد، در آن صورت مدت اقامت می‌تواند در رشد برابری تاثیر مثبتی داشته باشد. اما اگر مدت زمان اقامت به حاشیه نشینی و محرومیت بیشتر منجر شود، در آن صورت تضمینی وجود ندارد که طول اقامت در سرزمین جدید به تضعیف نگرش‌های پدرسالارانه منجر شود. به عبارت دیگر زمان به خودی خود نقش تعیین کننده ای ندارد".

او اشاره کرد که بسیاری از پسران جوانان نسل دوم مهاجر فرهنگ ضد تحصیل و یا مدارک تحصیلی پائین تر در میان خود را با تکیه بر الگوهای سنتی "مردانگی" توجیه و جبران می‌کنند. بسیاری از این جوانان نیز علی‌رغم شرایط بهتری که با آن روبرویند، به دلیل حاشیه نشینی، تبعیض و نداشتن الگوی جدیدی از مردانگی می‌توانند همچون پدران خود عمل کرده و مانند پاره ای از آنان مذهبی تر، محافظه کار تر و پدرسالارتر شوند.

درویش پور همچنین به گروه مردان برابری طلب در میان مهاجران اشاره کرد و گفت جامعه جدید برای کسانی که تحرک طبقاتی رو به بالایی داشته و پیش تر نیز از زمینه های برابری طلبی، مدرن، سکولار و تحصیل کرده تری برخوردار بوده اند، شرایط بهتری برای رشد اندیشه های برابری طلبانه ایجاد کرده است. البته او تاکید کرد نقش اصلی در رویکرد مردان به اندیشه های برابری طلب را باید در افزایش قدرت زنان جستجو کرد.

او در پایان نتیجه گرفت: "سه نوع رویکرد در برخورد به بحران "مردانگی" که در میان مهاجران نیز به چشم می‌خورد بیش تر نمایان است. ۱. نگاه نوستالژیک، قهقرایی و منفی به تغییر نقش جنسیتی و نگرانی از "فمینیستی شدن" جامعه که به تشدید نگاه محافظه کارانه و پدرسالار در این گروه انجامیده است. ۲. گروه مردان آلترناتیو و

برابری طلب که خود را با این تغییرات وقف داده و بیشتر الگوی های جدیدتری از مردانگی را به نمایش می گذارند. این الگوها نه بر خشونت ورزی و اقتدارگرایی، بلکه بر احترام، دوستی و برابری استوار است. البته این گروه سهم کمی در میان مردان مهاجر دارند. ۳. گروه مردان ملون و دوگانه که گرچه در مقایسه با گذشته خود در کار خانگی بیشتر مشارکت کرده و نسبت به برابری نظر مساعدتری دارند، اما قادر به تطبیق خود با نقش تغییر یافته زنان نیستند. این گروه همواره در کشمکش از تلاش برای تغییر رفتار خود و ناکافی یافتن این رفتار و واکنش منفی به این تغییرات در نوسانند."

درویش پور تاکید کرد که گروه کوچکتري از مردان را برابری طلب ها تشکیل می دهند و گروه مردان نوستالژیک در میان مهاجران به مراتب گسترده تر هستند. اما بیشترین تعداد در میان مردان ایرانی که موضوع پژوهش تجربی او بوده اند، به گروه سوم یا "مردان ملون و دوگانه" تعلق دارد.

گزارشی از بزرگداشت خاطره هوشنگ کشاورز صدر در لندن

✖ مجلس بزرگداشت خاطره هوشنگ کشاورز صدر در روز یکشنبه شانزدهم فوریه ۲۰۱۴ در سالگشت درگذشت او در لندن برگزار شد. در این مجلس که به همت "انجمن تعاون اندیشه" و دوستان او بر پا شد، خانواده و شماری از آشنایان و همراهان وی حضور داشتند.

مجلس با مدیریت آقای فرهاد آسور و سخنان کوتاهی از وی آغاز شد. سپس آقای شهرام قنبری به ایراد سخن پرداخت و تلاشهای هوشنگ را در ایجاد و فعالیت "مرکز اسناد و پژوهش های ایرانی" در پاریس و همچنین کوشش او در باب شناخت بیشتر حیات اجتماعی جامعه ایرانی را مرور کرد.

آقای هدایت متین دفتری، دوست دیرین هوشنگ کشاورز نیز در باب فعالیتها و همکاریهای مشترک با آن روان شاد درجبهه ی ملی دوم سخن

گفت.

آقای اسفندیار کریمی و خانم پرستو فروهر نیز طی سخنان کوتاهی خاطره هوشنگ کشاورز را گرامی داشتند.

در پایان مجلس نیز آقای مازیار کشاورز فرزند آن زنده یاد ضمن سخن خود بخش هایی از پیام پدر را، که به سال ۲۰۱۰ بمناسبت سالگرد روز دانشجو خطاب به دانشجویان نوشته شده بود، قرائت کرد.

گزارش فشرده ویدئویی این مراسم از طریق لینک ذیل

<http://www.youtube.com/watch?v=lwafAaGNn0k>

و گزارش مشروح ویدئویی آن از طریق لینک ذیل در دسترس است.

<http://www.youtube.com/watch?v=eSHMaQ2c8u4&feature=youtu.be>

۸ مارس در خانه فرهنگ استکهلم میزگردی با شرکت پژوهشگران کریستینا فلورین، تینا روزنبری و مهرداد درویش پور

شنبه ۸ مارس در خانه فرهنگ استکهلم ساعت ۱۵

برگزارکننده: مجله فرهنگی فمینیستی بانگ

نطق های تاریخی سیاسی زنان در سوئد

مجله فرهنگی فمینیستی سوئدی بانگ روز جهانی زن را در خانه فرهنگ در مرکز شهر استکهلم جشن می گیرد. درمیان برنامه های گوناگون و متنوع که در طی روز جریان دارد، میزگردی نیز در ساعت ۱۵ بعد از ظهر برگزار می شود که به باز خوانی و گفتگو درباره ۳ نطق تاریخی زنان سوئد در باره سیاست های جنسیتی و جنسی اختصاص دارد.

نخست بیانکا کروئلف و ایدا علی لئندکویست سه نطق تاریخی مبارزه زنان برای حق رای برابر در سال ۱۹۱۰، جبهه لزبین ها در دهه ۷۰ و سخنرانی فاطمه شاهین دال در آغاز قرن بیست و یکم در پارلمان سوئد (که مدت کوتاهی پس از آن توسط پدر خود به قتل رسید) را بازخوانی خواهند کرد. سپس میز گردی با شرکت پژوهشگران فمینیست کریستینا فلورین، تینا روزنبری و مهرداد درویش پور برگزار خواهد شد تا درباره اهمیت تاریخی این سخنرانی های زنان، تحولات جنبش فمینیستی، طنز و جدیت، نظریه میان برشی و کویر فمینیسم و گذشته و آینده آن گفتگو شود. این میزگرد توسط کلارا آرن بری یکی از مولفان کتاب "متن های کلیدی سیاسی زنان" اداره می شود. برای اطلاع از کل برنامه به لینک زیر رجوع کنید.

<http://www.bang.se/debatt/fira-8-mars-med-bang-2014-02-21>